

نامهٔ تنسر

به گشنسپ

به تصحیح

مجتبی مینوی

گردآورندهٔ تعلیقات:

مجتبی مینوی - محمد اسماعیل رضوانی

www.KetabFarsi.com



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

مجتبیٰ مینوی - محمد اسماعیل رضوانی

نامه تنر به گشتب

چاپ اول ۱۳۱۱ ه.ش.

چاپ دوم دیماه ۱۳۵۴ ه.ش. تهران

چاپ : چاپخانه مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

محل : شرکت افست (سهامی خاص) چاپخانه بیست و پنجم شهرپور تعداد ۲۰۰۰ نسخه

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۳۳۴ به تاریخ ۱۰/۳/۵۴

دوره ظهور اردشیر پاپکان و بدل کردن وضع ملوک الطوائفی به شاهنشاهی واحد و بنیاد نهادن سلسله شاهان ساسانی و تجدید حیات و تقویت دین زردشتی یکی از دوره‌های بس درخشان تاریخ دولت ایرانست.

- اردشیر در حدود سال ۲۱۲ میلادی خروج کرد و بر اردوان آخرین پادشاه اشکانی عاصی شد و بیرق استقلال برافراشت، مدت چهارده سال وقت او در زدوخورد با اردوان و مقهور کردن سایر شاهان ولایتی گذشت تا در سال ۵۳۸ سلوکوسی برابر سال ۲۲۶ میلادی به عنوان شاهنشاه مستقل کشور ایران بر تخت نشست و ایران شهر را به صورت «یکت‌خدائی» در آورد.

- ۱۰ بنا بر روایات متعدد پهلوی و عربی و فارسی یکی از مردانی که در همراهی با اعمال اردشیر و به کرسی نشاندن منظور اوسهم مهمتی داشت زاهدی بود تنسّر نام که از زادگان ملوک طوایف بود و افلاطونی مذهب بود و شاهی را از پدرش به میراث یافته بود لیکن به ترک آن گفته و گوشه نشینی اختیار کرده بود و مردم را از پیش به ظهور اردشیر مژده می داد و داعیان به اطراف فرستاده خلق را به یاری و اطاعت وی دعوت می کرد و چون اردشیر ۱۵ بیرون آمد وی به خدمتش رسید و یاری و نصیحت و تدبیر خویش را به او عرض کرد و خواهان آن شد که زندگانی خویش را تنها در راه آماده ساختن کار برای اردشیر بگذراند پس مشار و مشیر و معتمد و ناصح اردشیر

گردید و چندان کوشید تا به تدبیر او و تیغ اردشیر همه شاهان و سران و لشکریان و مردمان به زیر لوای او درآمدند و سر به چنبر فرمانش نهادند. در میان کتابهایی که به دست ما رسیده قدیمترین کتابی که ذکر تنسر

در آن آمده کتاب پهلوی دینکرد^۱ است که از تألیفات قرن سوم هجری^۲ است.

دینکرد اورا به عنوان «هیرپندان هیرپند» **سپند گومر** یعنی

رئیس نگهبانان آتشکده و به اسم **سپند گومر** ت ن س ر - ت و س ر

می خوانند. ذکر تنسر در کتاب سوم و چهارم دینکرد به این عبارت آمده است^۱:

از کتاب سوم دینکرد:

۱۰ و اندر گزندی که به سلطه^۳ دینی ایران شهر به سبب الکسندر زشت کار

زشت نام رسید آن نهاده شده^۴ به دزدنپشت^۵ به سوزش و آن نهاده شده^۶ به گنج

شیزیکان به دست رومیان رسید و هم به زبان یونانی با آگاهی ای که از گفت

و دید پیشین آمده بود گزارده شد. آن شاهنشاه اردشیر پاپکان آمد از پی

نوکردن و از نو آراستن سلطه^۷ ایران همان نبشته ها از پراگندگی به یک

۱۰ جای آورده شد و پور بوتکیش تنسر پارسا (أهرو) که هیرپندان هیرپند بود

بر آمد با تفسیر اوستا، اردشیر اورا فرمود اوستا را پی افگندن و به مدد آن

۱. این دو فصل دینکرد را پیش ازین دارمستر سراغ داده بود.

۲. روایات زردشتی منطبق است بر اینکه یک نسخه از اوستا در دزدنپشت بود

و یکی در گنج شیزیکان. و ما به این مطلب در حاشیه ای که بر صفحه ۶ س • از متن

نوشته ایم اشاره کرده ایم.

تفسیر [و تحریر پارسی] آن را بهم پیوستن ، و او همچنان کرد و اردشیر فرمود آن را مانند بخشی از روشنی اصلی به گنج شیزیکان داشتن و نسخه هائی که بنیکی آماده شده با تفسیر منتشر کردن.

از کتاب چهارم دینکرد:

- ۵ و بخش (بلاش اول) اشکانی فرمود اوستا و زند همچنانکه به
 ویژگی اندر آورده شده است و هم آموختنیها (- کتب ادب) هرچه از
 نگرند و آشفته گاری (= خرابکاری) الکسندر و (؟ گروه غارتگر؟) رومیان
 اندر ایرانشهر پیراگندگی برنوشته (؟ به هر زبان؟) در حفاظت دستور مانده
 است همچنانکه اندر شهر فراز آمده است نگاه داشتن و به شهرها یادگار
 کردن. آن شاهنشاه اردشیر پاپکان به راست دستوری (= به اجازه صحیح،
 ۱۰ یا : صدارت مستقیم) تنسره هم آن آموختنیهای (= ادبیات دینی)
 پراگنده همه را به درگاه (= پایتخت) خواست. تنسر برآمد، آن یک
 فراز پذیرفته شد و دیگر دستوران هشته. هم این فرمان داده شد که (؟ هر
 آنچه از دین مزدیسنی است فرا پیش ما باشد، چه اکنون آگاهی و دانش
 او را فرود (= کمتر) نیست؟)

لقب پُوریوتکیش (پوریوتکیش) که برای تنسر ذکر شده
 است به معنی «دارای کیش پیشینان» است.

پس از دینکرد بترتیب تاریخی در کتاب مروج الذهب که در ۳۳۲

۱. متن پهلوی این دو عبارت در رساله کوچکی که یکی از پارسیان هند در رد عقیده
 دارمستتر راجع به تاریخ اوستا نوشته است منقول است و ترجمه از اینجانب است بانظر به
 ترجمه‌ای که نویسنده آن رساله از پهلوی به انگلیسی کرده بوده است.

تألیف شده است به نام او برمی خوریم^۱، مسعودی در این کتاب خویش اشاره می کند به تعلقتی که اردشیر در آغاز شاهی خویش باشخصی پارسا به نام تنسر از نژاد شاهان و منتسب به فرقه افلاطونی داشت^۲. همین مؤلف در کتاب دیگر خویش التنبیه والاشراف که در سال ۳۴۵ هجری تألیف کرده است نیز نام او را می برد^۳ و می گوید بعضی او را دوسر می خوانند و وی داعی و هیربذ اردشیر و مبشر به ظهور او بود، و می گوید تنسر داعیان در بلاد پراگند که مردم را از خروج اردشیر آگاه سازند و در پیش بردن کار او کوشید تا شاهی برای او فراهم شد و بر همه ملوک طوایف مسلط گردید، نیز می گوید تنسر را رساله های نیکوست در انواع سیاست دینی و دنیائی که از اردشیر و حال او خبر می دهد و عذر کارهای او را از اموری که در دین و شاهی ایجاد کرده و قبل از او از هیچ یک از شاهان دیده و شنیده نشده بود می خواهد و بیان می کند که آن کارها صلاح است و احوال آن روزگار آنها را ایجاب می نماید، از آن جمله است رساله ای که به ماجشنس صاحب جبال^۴ باوند و ری و طبرستان و دیلم و گیلان نوشته و رساله ای که به شاه هند نوشته و رساله های دیگر غیر از آن دو، و مسعودی یک

۱. این فصل مروج الذهب را دارمستتر ذکر کرده است.

۲. نص عبارت مروج الذهب اینست: —

«ولأردشیر بن بابک اخبار فی بدهملکه معزاهد من زاهدیم و ابنا ملوکهم یقاله قنسر و کان افلاطونی المذهب علی رأی سقراط و افلاطون اعرضا عن ذکرها هائنا اذ کننا قد اتینا علی جمیع ذلک فی کتابنا اخبار الزمان و الاوسط مع ذکر سیره و فتوحه و ماکان من امره.»

۳. این فصل التنبیه والاشراف را قبلاً دارمستتر نقل نموده است.

قطعه از ترجمه^۱ عربی نامه^۲ او را به ماجشنس نقل کرده است (التنبیه و الاشراف ص ۹۹ چاپ دخویه).

مؤلف دیگری که بعد از مسعودی ذکر تنسر را می کند ابوعلی مسکویه صاحب کتاب تجارب الامم است که در سال ۴۲۱ در گذشته است^۱.

مسکویه می گوید که اردشیر به تدبیر کار ایرانیان و تازیان پرداخت و شاهی را به نظم و آئین قدیم برگردانید و وی دوران دیش و دانشمند بود و بسیار مشورت می کرد و زیاد اندیشه می کرد و در تدبیر ملک اعتماد او بر مردی فاضل بود از ایرانیان که تنسّر خوانده می شد و او هیربذ بود و همواره به تدبیر امر او مشغول بود و در سیاست مملکت با او به مصلحت می نشست تا همه ملوک ولایاتی که مجاور او بودند به طاعتش در آمدند.

یکی از دانش پژوهان بزرگ ایران که با ابوعلی مسکویه همزمان بوده است یعنی ابوریحان بیرونی در کتاب «تحقیق ما للهند من مقوله» که در ۴۲۲ تألیف کرده است نیز از نامه ای که وی به پدشوارگشاه نوشته بوده (و دران ایرادهائی را که پدشوارگشاه بر اردشیر گرفته بوده جواب داده و رد کرده بوده است) عبارتی به مناسبتی درج و نقل کرده^۲.

۱. این فصل از تجارب الامم را آقای جمالزاده نیز قبلاً بر خورده و در مقاله ای که در مجله کاوه (شماره ۱۱ از سال اول دوره جدید) درباره نامه تنسر و برای معرفی آن نوشته اند آورده اند، ولی گذشته از این فقره و گذشته از استفاده ای که از کتاب «شاهنشاهی ساسانیان» تألیف پرفسور آرتور کریستنسن دانمارکی نموده دیگر مأخذ تازه ای بر منابع اطلاعات دارمستتر نیفزده و روی هم رفته مقاله آقای جمالزاده چنانکه خود نیز اشاره کرده اند یکسره اقتباس گونه ایست از نوشته های دارمستتر.

۲. به وجود این فقره در کتاب الهند بیرونی دارمستتر نیز اشاره کرده بوده

و نام او را در آنجا «توسره ربنده رابنده» گفته است (کتاب الهند ص ۵۳).
 در کتاب فارسنامه، که نام مؤلف گمنام آن را ابن بلخی اصطلاح کرده اند، و در ده ساله^۱ اوّل قرن ششم هجری تألیف شده است، در فصل تاریخ شاهان ساسانی در ضمن احوال اردشیر پاپکان گوید «و این اردشیر سخت عاقل و شجاع و مردانه بود، وزیری داشت نام او تسار و پیش از آن از جمله حکیمان بوده بود و این وزیر برای صایب و مکر و حيله بسیار بود و اردشیر همه کارها به رای و تدبیر او کردی» (ص ۶۰).

از همه جا مفصلتر ذکر این مرد در کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار آمده است و چون سخن گفتن درباره آن اساس کار ماست بعد بدان خواهیم پرداخت.

در زبده التواریخ تألیف ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی (که نفیس ترین کتاب تاریخ عمومی است که به زبان فارسی تألیف شده است) نیز فصل ذیل آمده است^۱: اردشیر «چون بزرگ شد و آثار رشد در او پیدا شد ملازمت بنصر نشان^۲ کرد و از وی علم و حکمت آموخت و بنصرسان (؟) از حکماء فرس بود از شهر اصطخر از تخمه ملوک متقدم و اردشیر اوّل پادشاهی بود کی به آموختن علوم و حکمتها رغبت نمود و بیاموخت چون بنصر در وی آثار رشد و نجابت دید و در جبین او علامت

۱. از نسخه متعلق به فاضل محترم آقای میرزا اسمعیل خان افشار نقل شد. بعدها

نسخه ای متعلق به مرحوم عباس اقبال که در سال ۷۱۷ به امر خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر تحریر شده است به دست اینجانب رسید و متن بر طبق آن اصلاح شد.

۲. نسخه افشار: سان، کلمه به هر صورت مجهول است. شاید: ابرسام؟

سعادت و دولت مشاهده کرد و بر صورت طالعش آگاه شد با خود محقق^۲ کرد که فرکیان و علامت شاهان دارد داعیه^۳ او بر طلب^۴ ملک^۵ باعث شد تا در طلب^۶ ملک^۷ آباء و اجداد سعی نماید گفت ای فرزند تو به مرتبه^۸ بلند و درجه^۹ عالی خواهی رسید و دولتی بزرگ^{۱۰} خواهی یافت اردشیر به آن هوس به جانب عراق آمد...»

تمامی این اخباری که ذکر کردیم از رساله ای ناشی شده است به زبان پهلوی که در صدر اسلام موجود بوده و این مقتع^{۱۱} آن را به زبان عربی ترجمه نموده. اصل پهلوی و ترجمه^{۱۲} عربی آن تا مدتی پایه پای یکدیگر می رفته و مؤلفین سابق الذکر آن را یا به پهلوی و یا به عربی دیده و از آن استفاده کرده و نام برده اند. تا حدی که ما اطلاع داریم امروزه ۱۰ نه ترجمه^{۱۳} عربی این رساله در دست است و نه اصل پهلوی آن. ولی ترجمه^{۱۴} فارسی که از روی ترجمه^{۱۵} عربی در اوایل قرن هفتم هجری شده است به دست ما رسیده و ما اینک^{۱۶} به شرح مطلب می پردازیم.

بهاء الدین محمد پسر حسن پسر اسفندیار که دبیری بود از مردم طبرستان در سال ۶۰۶ هجری قمری از طرف بغداد به ایران مراجعت کرده ۱۵ دو ماه در ری ماند پس برای دیدار پدر به مازندران سفر کرد و مدتی در آمل بسر برده از آنجا به خوارزم رفت. وی می گوید « بعد پنج سال که مقام کردم روزی به رسته^{۱۷} صحافان مرا گذر افتاد از دکانی کتابی برداشتم در^{۱۸} و اند رساله بود که یزدادی^{۱۹} مردی را از اهل سند علاء بن سعید نام از هندوی به تازی ترجمه فرموده بوده در سنه^{۲۰} سبع و تسعین و مأیة^{۲۱}، و رساله^{۲۲} دیگر

۱. در فهرست ریو بنا بر نسخه^{۲۳} بریتیش میوزیوم «داود یزدی» نقل شده است.

که ابن المقفع از لغت پهلوی معرب گردانیده جواب نوشته جنسلف شاه شاهزاده طبرستان از تنسر دانای فارس هر بید هرابنده اردشیر پاپک ، با آنکه نه روزگار مساعد و نه دل و ساعد هیچ کار بود... در فراهم آوردن تاریخ طبرستان چون تقدیم اقدم لازم بود این رساله را که چون فلک مشحون است از فنون حکم ترجمه کرده افتتاح بدو رفت.

چنانکه دیده شد ابن اسفندیار تاریخ واقعه بدست آوردن نامه تنسر را صریحاً یاد نمی کند ولی از اعدادی که ذکر شده برمی آید که واقعه بعد از سال ۶۱۱ رخ داده و شاید در سال ۶۱۲ بوده است. در متن کتاب تاریخ طبرستان سال ۶۱۳ چندین بار چنان آمده که گوئی سال تحریر است. این رساله را سابقاً دارمستتر مستشرق فرانسوی در مجله آسیائی ۱۰ منطبعه پاریس در سال ۱۸۹۴ با ترجمه فرانسوی آن چاپ و نشر کرده است. کار مقابله و نشر و گزارش آن نتیجه زحمت چند نفر بوده است که خود دارمستتر به شرح در مقدمه ای که بر آن نوشته است بیان کرده ولی از موضوع ما خارج است.

در اینکه این رساله از مستحدثات عهد اسلامی نیست هیچ شکتی نداریم لیکن آنچه نزدیک بیقین است (همچنانکه دارمستتر نیز متوجه شده) اینکه ابن مقفع برخی مطالب جدید که با موضوع تألیفات او مناسبت داشته در اصل گنجانده است و طبعاً برای آنکه این متن زردشتی را مطبوع طباع خوانندگان مسلمان خود سازد آن را با برخی از مندرجات تورات و انجیل می سنجد و خود او آنها را از متن جدا می کند. گاهی هم توضیحاتی در باره پاره ای از مطالب مذکور در نامه می آورد. شعرهای عربی و فارسی ، و بعض آیات قرآنی، و گفته علی بن ابی طالب که به دهان

- یکی از بوزینگان گذاشته شده ، همه از الحاقات ابن اسفندیار گزارنده فارسی این نامه است که بدانها داستان زده است و نیز شکست نیست که وی گاهی دنبال عبارت پردازی رفته و به تفصیل مجمل و آراستن کلام پرداخته و نامه را از آنچه بوده است اندکی بزرگتر ساخته است. در پایان متن کتاب فهرستی از آنچه گمان می کنیم از ملحقات مترجمین است خواهیم آورد. دارمستتر به حق می گوید که اگر این ملحقات را برداریم متنی می ماند که اساس آن مقدم بر این مقفّع است و پیداست که ساخته اونیست و اصالت کلتی آن در نظر روشن می شود زیرا مطالبی که درستی و راستی آنها بر ما آشکار است فراوان دارد: بعضی به واسطه موافقتشان با آنچه که ما مستقیماً از متون پهلوی می دانیم و برخی به واسطه تازگی ای که دارد و روشنی که بر مجهولات همان متون پهلوی می اندازد. هم دارمستتر گفته است که این مقفّع که برای مسلمانان چیزی می نوشت چه سبب داشت چنین نامه ای را از خود بسازد که جز فایده تاریخی هیچ ثمری ندارد ، پس جز این نیست که این پژوهنده آثار پیشینیان در این مورد هم همان منظوری را که از ترجمه خدای نامه و کلیده و دمنه و دیگر کتب ملّی متعلق به ماقبل اسلام داشته تعقیب نموده است و آن این بود که به اندازه توانائی خویش آثار بازمانده از زمانهای دیرین را از محو و زوال نگه دارد و آنها را بقدری که ممکنست مفید و دلپسند سازد و مسلمانان را بدانها اُنس دهد.
- حالا ببینیم که اصل پهلوی این نامه که قطعاً قبل از ابن مقفّع انشاء شده بوده در چه عهد و زمانی به تحریر آمده بوده است. پرفسور آرتور کریستینسن دانمارکی در کتاب «وضع ملّت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان» که به زبان فرانسه تألیف کرده است این نامه تنسر

را یعنی متن فارسی و ترجمه^۱ فرانسوی آن را که دارم مستتر منتشر ساخته در دست داشته و ازان استفاده^۲ بسیار کرده و می گوید که «در میان منابع اطلاع ما بر تأسیسات عهد ساسانی یکی از آنها که در درجه^۳ اول اهمیتند نامه^۴ تنسر است.» پرفسر موما الیه در پایان کتاب مذکور توضیحی درباره^۵ نامه^۶ تنسر داده که ترجمه^۷ آن را ذیلاً به نظر خوانندگان می رسانیم. می گوید:-

«معلوماتی که از این نامه بدست می آید تا آنجا که ما می توانیم نقد کنیم و بسنجیم بقدری قطعی است که بدون هیچ شک می توان گفت که این نامه در عهد ساسانیان انشاء شده است. از طرف دیگر از همان نخستین بار که من این نامه را خواندم چنان پنداشتم که یک رساله^۸ ادبی اختراعی که در عهد خسرو انوشروان فرو نهاده اند در دست دارم که دران اردشیر را مظهر و سرمشق حکمت و تدبیر سیاسی و مؤسس کلیه^۹ ترتیبات و رسوم مملکت داری قرار داده اند و به من چنین اثر بخشید که شخصی در عهد خسرو اول به قصد آشنا ساختن خوانندگان معاصر خویش با مسائل تاریخی و دینی و سیاسی و اخلاقی چنین وانمود کرده که میان تنسرها و هیربندان هیربند با شاه طبرستان (که از اوضاع تازه^{۱۰} ایام اردشیر اطلاع نادرستی یافته بوده و از اطاعت به شاهنشاه دریغ داشته) مراسله ای رد و بدل شده بوده و در جوابی که از قول تنسر نوشته آن مسائل را مورد مباحثه قرار داده است. مراسله^{۱۱} مزبور به این طریق با تمامی ادبیات اندرزاها که در دوره^{۱۲} خسروان بکمال رسیده بوده و حاصل آنها تربیت و تعلیم مردم بوده کاملاً^{۱۳} وفق می کرده است^{۱۴}.

۱. اندرزهای اردشیرپاکان و وصایای او که به جهت شاهان بعد از خویش نوشته یکی از مآخذ عمده این رساله موضوع و اختراعی (fictitious) بوده است (مترجم).

« امتحان دقیقتری این تصور اولی را بخوبی قوت داد و استوار کرد و به مرتبه تصدیق رسانید و حالا من گمان دارم که می توانم بیقین صادق حکم کنم بر اینکه نامه تنسر در عهد خسرو اول انشاء و تلفیق شده است؛ تنسر حکایت می کند که شهنشاه اردشیر عذابی را که برای

- گناهان خلاق نسبت به خدا مقرر بود تخفیف داد و ملایم گردانید: «چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی حالا عاجلاً قتل و سیاست فرمودندی، شهنشاه فرمود که چنین کس را به حبس باز دارند و علماً مدت یک سال به هر وقت او را خوانند و نصیحت کنند و ادله بر او عرض دارند و شبّه رازایل گردانند اگر به توبه و انابت و استغفار باز آید خلاص دهند و اگر اصرار و استکبار او را بر استدبار دارد بعد از آن قتل فرمایند. » (ص ۶۲ س ۱۱ تا ۱۱۶).
۱۰. در حقیقت سنتهای سختی که عقوبت برگشتن از دین را قتل قرار داده بود نمی توان گفت که قبل از آنکه اردشیر دین زردشتی را دین رسمی دولت کند وجود داشته بوده باشد؛ برخلاف، تخفیفات باید متعلق به روزگار جدیدتری باشد یعنی زمانی که افکار و عقایدی که بیشتر متضمن نوع دوستی و نیکخواهی برای عموم باشد پیدا شده و شروع به غلبه بر عقاید سابقین نموده بوده و معتقدین بدان اصول سعی می کرده اند که به وسیله نسبت دادن آنها به مؤسس مشهور سلسله ساسانی عقاید نوع خواهانه خود را در قبال شدت و سختگیری متعصبین مذهبی تقویت و نگهداری کنند. همین نکته را در باب تخفیف عقوبت برای گناهانی که نسبت به شاه (دولت) و نسبت به مردم دیگر ارتکاب می رفت و در نامه تنسر وصف شده است.
۲۰. نیز می توان گفت و خلاصه اینکه در این فصل ما توصیف تمایلات و نیات نوع دوستانه خسرو اول و تساهل او را در امر دین که خوب معروفست در پیش چشم داریم.

«پس از آن به مسأله ولایت عهد نظری بیفکنیم (ص ۷۳ مبحث ۱۴). از این نامه برمی آید که اردشیر مایل نیست ولی عهد تعیین کند زیرا بیم آن دارد که کسی که بناست ولی عهد باشد خواهان مرگ شاه شود، و از این سبب است که تعیین ولی عهد را به ترتیب آتی قرارداد داده بود: شاه در چند نامه سر به مهر نصایح و دستوره‌های چند برای موبدان موبد و اسپهبدان اسپهبد و دیران مهشت می نوشت و پس از مرگ شاه این بزرگان نشسته رای می زدند و در میان شاهزادگان خاندان شاهی یکی را به جانشینی شاهی برمی گزیدند و اگر در آن باب توافق حاصل نمی کردند رای موبدان موبد قاطع بود و بس. اما اردشیر «این معنی سنت نکرد که بعد او کسی ولی عهد نکنند و ختم نفرمود الا آنست که آگاهی داد از آنکه چنین باید» و گفت «تواند بود که روزگاری آید متفاوت رای ما و صلاح روی دیگر دارد.» بر بطلان نسبت این ترتیب به اردشیر دو برهان داریم: نخست اینکه ایجاد چنین ترتیبی از مرد سیاسی بزرگی مثل اردشیر شایسته نیست، دوم اینکه ما به موجب نص تاریخ طبری (که مطابق تاریخ رسمی وقایع

۱. عبارت نامه تنسر اینست که «سه نسخه بنویسد به خط خویش هر یک به آمینی و معتمدی سپارد. تا چون جهان از شهنشاه بماند... مهرنشته‌ها برگیرند تا این سه کس را به کدام فرزند رای قرار گیرد» و چنانکه دارمستتر از این عبارت بحق استنباط کرده این اجتماع شورای سه نفری دلیلت که شاه تصریح به نام هیچ یک از شاهزادگان نمی کرده است. اما عبارت عهد اردشیر که در تجارب الامم منقول است این بوده که پادشاه «کسی را به ولایت عهد پس از خود بگزیند و نام او را در چهار صحیفه بنگارد و بسته مهر کند و پیش چهارتن از برگزیدگان اهل مملکت گذارد... و چون شاه درگذرد آن نامه را که نزد آن چهار نفر است با نبشته‌ای که نزد خود شاه است گرد آورند و مهر همه را بشکنند و نام کسی را که در همه آنها نوشته شده است آشکار کنند.» مینوی.

عهد ساسانی است) می‌دانیم که اردشیر اول و شاپور اول و شاپور دوم جانشینان خویش را خود انتخاب کرده‌اند لکن در مدت زمان بین اردشیر دوم و قباد انتخاب شاه عموماً به دست بزرگان بود. سبک و روشی که تنسر ذکر می‌کند بخوبی تواند بود که در این دوره متداول بوده باشد. بنابراین این تعبیر عجیبی که به اردشیر نسبت داده شده که گفت این ترتیب قطعی و حتمی نیست و در اعصار دیگر ترتیب دیگر ممکنست پیش گرفته شود نشان می‌دهد که «نامه تنسر» در عهدی انشا شده است که از طرفی سبک منسوب به اردشیر هنوز در خاطرها بوده است و از طرف دیگر تازه منسوخ شده بوده است یعنی روزگاری که شاهان از نو قدرت آن را یافته بودند که در حیات خویش جانشین خود را تعیین کنند و این مسأله مدت ۱۰ زمان میان قباد و هرمزد چهارم را به خاطر ما می‌آورد.

«در «نامه تنسر» به اردشیر نسبت داده شده که گفت «هیچ آفریده را [غیر از شاهان زبردست] که نه از اهل بیت ما باشد شاه نمی‌باید خواند جز آن جماعت را که اصحاب ثغورند: آلان، و ناحیت مغرب، و خوارزم، و کابل.» (ص ۵۴). مراد از صاحب ثغر آلان بی‌شک مرزبان نواحی قفقاز و خزر است که خسرو اول ایجاد کرد و او را این امتیاز داد که بر تخت زرنشیند و مرتبه او استثناء به اولاد او منتقل می‌شد که ایشان را ملوک السیر می‌نامیدند (مستخرجات از نهاییه الأرب در مجله انجمن همایونی آسیائی سال ۱۹۰۰ ص ۲۲۷ دیده شود).

«آخر الامر از روی اطلاعات جغرافیائی که در نامه موجود است ۲۰ می‌توانیم که زمان اصلی تحریر و تلیق نامه تنسر را بطور قطعی تری تعیین کنیم: چند بار نام ترکان برده می‌شود، و حدود مملکت ایران

چنین تعیین می گردد (ص ۸۹) « میان جوی بلخ تا آخر بلاد آذربایگان و ارمینه^۱ فارس و فرات و خاگ عرب تا عمان و مکران و از انجا تا کابل و طخارستان. » بنابراین نامه پس از فتوحات خسرو اول در مشرق و تاراندن هپتالیان (هیاطله) ولی قبل از تسخیر یمن انشا شده است یعنی در سالهای میان ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی. »

کریستنسن در آخر این شرح افزوده است که « پس از آنکه این مختصر را در این باب نوشته و برای عرضه^۲ به محضر خداوندان فضل حاضر کرده بودم دیدم که آقای ممر^۳ کوارت نیز از راههای دیگر به همین نتیجه رسیده است که : نامه^۴ تنسر عبارت از خیال پردازی ایست که در عهد خسرو اول انشا شده است (به کتاب ایران شهر ج ۱ ص ۳۰ و حاشیه^۵ ۲ رجوع شود). آقای مارکوارت چنین طرح سخن می کند که چون در نامه ذکر قابوس شاه کرمان می رود (ص ۵۴)، و از انجا که شاه کرمان هم عصر اردشیر که در تاریخ معروفست بلاش (ولخش، وُلگس) بوده است، باید معتقد شد که کاؤسیس (کیوس) برادر خسرو اول در نظر محرر نامه بوده است. »

سخن استاد تا اینجا بود و ازان بر ما اجمالاً معلوم می شود که شخصی در زمان انوشروان خسرو اول و در سنوات مابین ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی به قصد آشنا ساختن معاصرین خویش با مسائل سیاسی و اداری و اجتماعی و دینی دوره^۶ زندگانی خویش این رساله را به وجود آورده و هر چند بعضی از اخباری که در آن گنجانده ممکن است کاملاً با آنچه ما امروزه حقیقت تاریخی می دانیم موافق نیاید باز از حیث وصف اوضاع و احوال دوره^۷ انوشروان در کمال صحت است و جنبه^۸ مجعولیت و موضوعیت آن فقط در اسناد دادن تألیف به تنسر و نسبت دادن چگونگی

اوضاع به دوره اردشیر پاپکان است و قطعاً مصنف برای توضیح مواد رساله خویش از رساله وصیتنامه اردشیر پاپکان (که ترجمه عربی آن امروزه در کتاب تجارب الامم برای ما محفوظ و علی العجاله بعد از اوستا قدیم ترین سندی است که در شکل کتاب برای ما باقی مانده است) استفاده بسیار کرده است.

در باب هویت مؤلف «نامه تنسر» نگارنده را فرضی به خاطر رسیده است که در نظره اولی ممکن است خیال انگیز پنداشته شود اما اگر در معرض امتحان و اختبار درآید شاید که سیه روی نگردد. اینک بیان مطلب :

- ۱۰ حکایت بوزینگان که در این نامه تنسر آمده از جمله قصص پنج تن تَنَسَّر است که اصل و منشأ سانسکریت کلیده و دمنه باشد، می دانیم که کلیدگ و دمنگ را برزویه طیب در زمان خسرو انوشروان از هند بیاورد و به پهلوی (پارسی) ترجمه کرد، آن نسخه پارسی منشأ یک روایت سریانی گردیده است که در حدود سال ۵۷۰ میلادی نوشته شده و امروزه موجود است و تقریباً یقین داریم که از حیث محتویات عیناً مانند تحریر پارسی کلیده بوده است، سیلوستر دوساسی^۱ در ضمن بیان مآخذ کلیده عربی خوید قصه بوزینگان در کلیده سریانی نیز نیست و اینجانب از آنجا چنین استنباط می کنم که در متن پهلوی هم وجود نداشته است، اما در «نامه تنسر» هست و بطوری در ضمن حکایت تغولشاه و رستین دبیر گنجیده است که منفک ناشدنی و ضروری آنست، داستان دارا و رستین و پیری مطابق روایات اصیل پارسی است زیرا که در تاریخ طبری هم

مندرج است منتها این حکایت بوزینگان دران وجود ندارد ، منشی «نامه تنسر» داستان دارای چهار آزاد و دارای دارایان و رستین و بیرری را به نوعی که در روزگار ساسانیان منقول و مقبول بوده برای بیان زیان معلوم بودن ولی عهد به گواهی آورده است، رستین در آن داستان پیش شاه می رود و قصه ای می گوید که قصه بوزینگان باشد، پس قول به اینکه حکایت بوزینگان از الحاقات ابن مقفع است سقیم است.

اما حکایت بوزینگان در پنج تنتر هست و بنابراین در مجموعه حکایاتی که برزویه از هند به ایران آورده بوده نیز وجود داشته ، پس چرا در ترجمه پهلوی (که نسخه سریانی از آن نشأت کرده و از حیث مندرجات معادل آنست) موجود نبوده؟

در اینکه «نامه تنسر» باید بعد از آمدن مجموعه حکایات کلیده و دمنه به ایران انشاء شده باشد شککی نیست ، کسی که کتاب کلیده را به پارسی (پهلوی) ترجمه کرده بوده برزویه بوده ، حکایت بوزینگان را برزویه در گزارش پهلوی نیاورده بوده ، ولی واضع «نامه تنسر» آن را در رساله خویش گنجانده است.

با این مقدمات آیا می توان فرض کرد که منشی «نامه تنسر» و گزارنده پنج تنتر به پارسی یک نفر باشند یا نه؟

اما تنسر که تحریر این نامه به او نسبت داده شده است معلوم نیست وجود خارجی و تاریخی داشته است یا نه. پروفیسور آرتور کریستن سن دانمارکی در این او اخر مقاله ای به زبان فرانسه در باب تنسر نوشته و عنوان آن را ابرسام و تنسر گذاشته است. مطالب آن هر چند بعضی تحقیق است و برخی فرض به گمان من خالی از اهمیت نیست و از این جهت ترجمه